

108 سال گذشت؛ درس‌هایی که باید از مشروطه آموخت

108 سال از روزی می‌گذرد که ستارخان با گلی سپید در دستش روبه‌روی دوربین عکاسی گمنام نشسته است؛ عکسی تاریخی در سالی سراسر شور و خروش به احترام استقرار قانون و مشروطیت.



108 سال از روزی می‌گذرد که ستارخان با گلی سپید در دستش روبه‌روی دوربین عکاسی گمنام نشسته است؛ عکسی تاریخی در سالی سراسر شور و خروش به احترام استقرار قانون و مشروطیت.

به گزارش **خبرگزاری فارس** از تبریز، باز هم نیمه تابستان گرم و یاد اتفاقاتی که در گذر از تاریخ پرفراز و نشیب این دیار، نه تنها از یادها نرفته‌اند، بلکه سال به سال مانند درختی که هر چند از دست دادن برگ و بار خود را دیده اما به رشد و بالندگی ادامه داده است. «مشروطیت» تنها یک واژه نیست؛ جریانی است منشعب از اندیشه و دینداری و باور و حرکت. مسیری است که شیرزان و دلاورمردان ما در سراسر ایران و به ویژه در سرای همیشه سربلند آن، آذربایجان، 108 سال قبل طی کردند و اگرچه خون‌های زیادی برایش دادند که از ماتم آن خون‌ها، قامت سرو هم خمیده شد، اما پای باورشان ایستادند و خواسته‌شان برای برقراری حکومت قانون را با امضای فرمان مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی در آستانه تحقق دیدند. آن زمان که بنهادم سر به پای آزاددست خود ز جان شستم از برای آزادفرخی ز جان و دل می‌کند در این محفلدل نثار استقلال جان فدای آزادو اینجا تبریز است، همان شهری که مجاهدان، نویسندگان، بزرگان و متدینان مشروطه‌خواهش، آنچنان ضربه‌ای به بنیان‌های منیت زدند که این شیوه حکومت‌داری دیگر نتوانست کمر راست کند و در مسیری هر چند آهسته، اما پیوسته به سمت و سوی قانون‌مداری حرکت کرد. چه کسی باور می‌کند خون صدها نفر از مردم ایران زمین، مردمان شهرهای دور و نزدیک این مملکت ریخته شد تا مظفالدین شاه قاجار ابلاغنامه مشروطه را پذیرفت و به عنوان شخص اول مملکت آن را امضا کرد؟ چه کسی باور می‌کند از خون جوانان همین سرزمین، آن‌قدر لاله دمید تا موجی از شور و خواستن را به راه انداخت و صدها سال سلطنت بی‌چون و چرا در ایران زمین را تحت‌الشعاع قرار داد؟ از خون جوانان وطن لاله دمیدهاز ماتم سرو قدشان سرو خمیدهدر سایه گل بلبل از این غصه خزیدهدگل نیز چو من در غمشان جامه دریده‌اما این اتفاق افتاد و ما امروز در سالروز به ثمر نشستن یکی از نخستین تلاش‌های مردمی و همگام شدن اقشار مختلف جامعه، وامدار بسیاری از افراد سرشناس و گمنامانی هستیم که یاد و خاطره‌شان لابه‌لای صفحات قطور تاریخ این مرز و بوم جامانده اما یادشان و یادواره تلاش و خواستن‌شان همچون رودی به مسیر خود ادامه داده است و ... «سامی سردار ملی» نواده پرتلاش و خبرساز ستارخان، سردار ملی است. او مدت‌هاست تلاش می‌کند هماهنگی‌ها و همراهی‌های لازم برای ساخت یادمانی در خور شأن ستارخان نه به عنوان جدش، بلکه در جایگاه قهرمانی ملی را به وجود بیاورد و توجه‌ها را به تاریخ و تاریخ‌سازان به خصوص در دوره مشروطه جلب کند. نواده ستارخان، سال گذشته و همزمان با نود و نهمین سالروز فوت جدش، نامه‌ای برای دولت تدبیر و امید نوشت تا بگوید یکسال مانده تا یکصدمین سالگرد درگذشت سردار ملی و باید به فکر 25 آبان ماه سال 93 بود تا فردا شرمندۀ تاریخ و بزرگانمان نشویم که هیچ کاری برایشان نکردیم. می‌دانیم ستارخان، نه قهرمانی منطقه‌ای، بلکه الگویی ملی است و پیکرش هر جا که خفته باشد همین که یادش به نیکی و راهش به روشنی معلوم باشد، یعنی در هر دوره تاریخی کسانی هستند که رادمردی را محترم می‌شمارند و برای بزرگان حرمت قائلند؛ البته شایسته است در تبریز یادمانی از اندیشه‌های این سردار و دیگر تلاشگران راه اعتلای میهن بسازیم تا نشان دهیم آزادی همیشه مورد توجه آزادگان بوده و تاریخ ایران زمین چه سرشار است از نام‌های شناخته شده و ناشناخته‌ای که با تمام وجود آزاده زندگی کردند. و امیدواریم تا فرارسیدن زمان باقیمانده تا یکصدمین سال مرگ سردار مشروطه، اقداماتی شایسته نام و یاد ستارخان و یاران مبارز و آزاده‌اش در شهر تبریز صورت پذیرد.***تاریخ ایران زمین و تاریخ فراملی آزادی و میهن‌دوستی و تدین، تا همیشه کلمات ستارخان را در دل و جان خود زنده نگاه می‌دارد که زمان پایین آوردن پرچم‌های تسلیم از درب خانه‌های شهر به کنسول روس می‌گفت: «ما برای جانمان نمی‌جنگیم، ما برای ایران، آزادی و مشروطه می‌جنگیم. می‌خواهیم از آتش دل‌ها، برای دشمن جهنمی سوزان بسازیم؛ اگر در برابر زورگو سر خم کنی، زورمندتر می‌شود. تبریز باید بشورد، باید سرش را بالا نگه دارد.» کلماتی که مشروطه‌خواهان دیروز را به آزادگان، اخلاق‌مداران و تلاشگران امروز متصل کرد تا یادمان بماند نه تنها تبریز، بلکه تمام ایران زمین یکدل و متحد، قانون‌مداری و دوری از خودرایی و استبداد شاهانه را خواست و برای رسیدن به آن چه خون‌ها که نداد و از چه خواسته‌ها که نگذشت. امروز، روز تمام افرادی است که دل در گرو تعهد، قانون و اخلاق دارند و از دل و جان، درگذشتگان راه اعتلای میهن از دیروز تا همیشه تاریخ را حرمت می‌نهند. در خاتمه اما نمی‌شود یاد مشروطه باشد و یادی از ملک‌الشعراى بهار و ناله مرغ سحرش نباشد که روزهای خونین مشروطیت را یادآوری می‌کند و همچون دیگر سرودهای انقلابی و اثرگذار، تا انسانیت و آزادی زنده است، تکراری نخواهد شد. مرغ سحر ناله سرکن، داغ مرا تازه‌تر کنز آه شرر بار این قفس را بر شکن و زیر و زبر کنبلیل پر بسته ز کنج قفس درآ، نغمه آزادی نوع بشر سراوز نفسی عرصه این خاک تیره را، پر شرر کنباله بر آر از قفس ای بلبل حزینکز غم تو، سینه من، پرشرر شد، پرشرر شدمی‌توانیم گذشته را چراغ آینده سازیم و از تلاش‌های انجام گرفته و خون‌های هدیه شده به میهن بیاموزیم که هیچ تلاشی برای نیل به هدفی والا و ارزشمند بی‌ثمر نمی‌ماند؛ این شاید یکی از ساده‌ترین و بزرگ‌ترین درس‌های مشروطه باشد. درسی که امیدواریم لابه‌لای سخنرانی‌ها، یادمان‌ها و همایش‌های کوچک و بزرگ و مقالات پرمطراق و ارجاعات متعدد از دیده نازک اندیشان دور نماند. *****نگارنده: فرینوش اکبرزاده